

## یادداشت رهبر معظم انقلاب درباره شوق سفر حج



### یادداشت رهبر معظم انقلاب درباره شوق سفر حج

رهبر معظم انقلاب اسلامی پس از مطالعه برخی کتاب‌ها یادداشتی در ابتدای آن می‌نویسند. این یادداشت‌ها برخی در نقد و بیان اشکالات موجود در کتاب‌هاست. بعضی هم در تعریف و تحسین نویسنده و نوشته‌اش.

سی و یک سال پیش و بعد از مطالعه کتاب «سفر به قبله» که سفرنامه حج هدایت‌آمیز و بهیودی است، حاشیه‌نویسه‌ای ایشان از جنس دیگری بود. متن ذیل دستخط دل‌نویسه‌ای است که در حال و هوای دلتنگی زیارت‌خانه خدا نوشته شده و به همراه تصویری از حضور حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در مراسم حج در سال 1358 منتشر می‌شود:

«این کتاب مرا باز در شور و حال حسرت‌آلود زیارت‌خانه‌ی خدا و حرم رسول‌الله (ص) فرو برد. شور و حال و اشتیاقی که دیگر امیدی هم با آن نیست. تا به یاد دارم -از سالهای دور جوانی- هرگز دل خود

را از آتش این اشتیاق، رها نیافته ام. اما حتی در دوران سیاه اختناق که هر روحانی بامعرفت و بی معرفتی، با رغبت و یا حتی از سرسیری، آسان می تواند در خط حج قرار بگیرد .. و من نمی توانستم! یا بهتر بگویم: هیچ حمله دار و رئیس کاروانی از ترس ساواک شاه، نمی تواند و جرأت نمی کرد نام مرا در فهرست حاجی های خود -چه رسد به عنوان روحانی کاروان- بگذارد. بله، حتی در آن دوران سخت هم دلم از امید زیارت کعبه و بوسه زدن بر جای پای پیامبر(ص) در مکه و مدینه، خالی نمانده بود .. و این امید، اگرچه با حج ده روزه ای سال 58 که به فضل شهید محلاتی قسمت شد، برآورده گشت، اما آتش آن شوق سوزنده تر و مشتعل تر شد .. در سالهای ریاست جمهوری چشم امید به پس از آن دوران دوخته بودم .. اما امروز ..؟ شور و اشتیاقی بی سکون و امیدی تقریبا فرو مرده .. تنها تسلا به خواندن اینگونه سفرنامه ها یا شنیدن آنها است که خود باز افزایشده ای شوق نیز هست.

این کتاب، شیرین، موجز، با روح و هوشمندانه نوشته شده است. زیارت قبول! عزیز نویسنده! زیارت

قبول10/12/70

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این کتاب سرا بزد در حال صحت است که زیارت خانه خدا هم بر آن  
 فرود بود. سر در حال و پیشانی که کبریه هم با آن نیست. تا به یاد دارم - که  
 سالها در جوانی - در نزول خون از آنتر این اشیا، در سیاق و سباق، اما حق  
 ز دوران سواد خنق که <sup>رو عا</sup> با معرفت و با معرفت و با از سیرت  
 آن می ترسید در خط جمع قرار ببرد. و من ترسیدم! یا بهتر بگویم: هیچ  
 علم در روزگار روزگار از ترس سادگی نه. ترسیدم در جهات نمی گردانم مراد  
 ترسیدم همانی که ترسیدم - چه رسد به عزت و عفت کاروان - بگذارم. لب و حس سید  
 آن زمان که جمیع دلم از امید زیارت کبر و در سه زان بر جای پای سید  
 بود که سید، خالی گمان بود. و این امید از صبح سده سی سال ۵۸  
 که به فخر سید محمدتقی قسم شد، بر آوردنت. اما آن آن ترس از آن  
 و منتظر ترسید. و سالها ریاست هم به ما چشم امید به پدر آن جوان و خوش  
 بوم - اما امروز -؟ سر در پیشانی که سکران و سیدی تقریباً خود مریه

این کتاب در روزگار اینگونه است که گویا در خزان سیدی گریه می کند  
 و زیارت قبلاً عزیز تر است از زیارت کبریا  
 ۱۳۰۲ هجری قمری

